



Reflections of Sanai's Words and Phrases in Hezaregi

Jafar Ehsani¹ | Ruhallah Hadi² | Ali Mohammad Moazzeni³
Mohammad Sarwar Molaie⁴

1. Ph.D. Candidate, Department of Economics, Faculty of Management and Economics, University of Razi, Kermanshah, Iran. E-mail: jafarehsani1364@gmail.com
2. Corresponding Author, Associate Professor of Persian Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities, University of Tehran, Tehran, Iran. E-mail: rhadi@ut.ac.ir
3. Professor of Persian Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities, University of Tehran, Tehran, Iran. E-mail: moazzeni@ut.ac.ir
4. Professor of Persian Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities, University of Tehran, Tehran, Iran. E-mail: dr.ms.mawlaie@gmail.com

Article Info

Article type:

Research Article

Article history

Received: 29 Dec 2024

Received in revised form:
08 Feb 2025

Accepted: 11 Feb 2025

Keywords:

Sanai,
Classical Persian Poetry,
Lexical Analysis,
Hazara,
Hazaregi Dialect.

ABSTRACT

Linguistic analysis and the resolution of lexical complexities are among the most critical elements in interpreting literary texts, particularly in classical Persian literature. A comprehensive understanding of the meanings and proper usage of words within a literary work significantly enhances its overall analysis. This article, based on a thesis examining the vocabulary used in Sanai Ghaznavi's poetry, explores words and phrases that, despite their relative obscurity in contemporary Standard Persian, are still actively used in the Hazaregi dialect of Afghanistan. This study aims to enhance the understanding of Sanai's poetry by identifying and interpreting the words and expressions that persist in Hazaregi. The research employs a mixed-method approach, combining a literature review with fieldwork to verify the meanings and contemporary usage of these lexical items. The findings reveal that several words present in Sanai's poetry, although no longer in common use in modern Persian, are still widely understood and utilized in Hazaregi. This research underscores the significance of the Hazaregi dialect not only as a living repository of archaic Persian but also as a crucial tool for accessing and comprehending historical literary works. Furthermore, the study illustrates how certain obscure terms in Sanai's poetry can be elucidated through their continued use in Hazaregi.

Cite this article: Ehsani, J., Hadi, R., Moazzeni, A. M., & Mawlaie, M. S. (2025). Reflections of Sanai's Words and Phrases in Hezaregi. *Research of Literary Texts in Iraqi Career*, 6 (2), 23-51. <http://doi.org/10.22126/ltip.2025.11339.1328> (in Persian).



© The Author(s).

DOI: <https://doi.org/10.22126/ltip.2025.11339.1328>

Publisher: Razi University

Introduction

Linguistic analysis is essential for understanding classical Persian texts, particularly the poetry of Sanai Ghaznavi. Many words and phrases used in his poetry have faded from contemporary Standard Persian but are still in use in the Hazaragi dialect spoken by the Hazara people of Afghanistan. This study examines how these elements persist in Hazaragi and their role in interpreting Sanai's poetry. Given Ghazni's historical connection to both Sanai and the Hazaragi dialect, this analysis offers valuable insights into Persian literary heritage. The study emphasizes the significance of dialectal preservation in literary analysis and highlights Hazaragi as a repository of classical Persian vocabulary.

Method

This research employs a mixed-methods approach that integrates literary analysis with fieldwork. It follows an observational research design to identify and interpret Sanai's poetic vocabulary in Hazaragi. Selected poems from Sanai's Divan were analyzed to extract words and phrases that are obsolete in Standard Persian but still in use in Hazaragi. Data collection included interviews with native Hazaragi speakers from diverse backgrounds to verify the meanings and usage of these words. Additionally, secondary sources, such as Persian linguistic dictionaries and studies on regional dialects, were consulted. Ethical considerations were strictly observed, ensuring participant anonymity and informed consent.

Results

Findings indicate that many words and expressions from Sanai's poetry, although largely forgotten in modern Persian, remain actively used in Hazaragi. These linguistic elements can be categorized into four groups: (1) words preserved without alteration, (2) words with slight phonetic changes, (3) words with minor semantic shifts, and (4) structurally evolved compound expressions.

Conclusion

This research establishes Hazaragi as a crucial linguistic resource for interpreting classical Persian poetry, particularly the works of Sanai. The preservation of archaic words in Hazaragi highlights its significance as both a living dialect and a valuable tool for literary research. The findings suggest that incorporating dialectal studies into Persian literary analysis can enhance textual interpretation. Further research on other regional dialects could provide additional insights into Persian literary heritage. This study reinforces the importance of preserving regional dialects as cultural assets that maintain historical linguistic continuity.



بازتاب واژه‌ها و ترکیب‌های سنایی در گویش هزارگی

جعفر احسانی^۱ | روح‌الله هادی^۲ | علی محمد مؤذنی^۳ | محمد سرور مولایی^۴

۱. دانشجوی مقطع دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه تهران، تهران، ایران. رایانامه: jafarehsani1364@gmail.com

۲. نویسنده مسئول، دانشیار، گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه تهران، تهران، ایران. رایانامه: rhadi@ut.ac.ir

۳. استاد، گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه تهران، تهران، ایران. رایانامه: moazzeni@ut.ac.ir

۴. استاد، گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه الزهراء، ایران. رایانامه: dr.ms.mawlaie@gmail.com

چکیده

اطلاعات مقاله

نوع مقاله: مقاله پژوهشی

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۱۰/۰۹

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۳/۱۱/۲۰

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۱۱/۲۳

واژه‌های کلیدی:

سنایی،

شعر کلاسیک فارسی،

تحلیل واژگانی،

هزاره،

گویش هزارگی.

تحلیل لغوی متون و حل پیچیدگی‌های واژگانی یکی از مهم‌ترین عناصر تحلیل یک متن ادبی، به‌ویژه در مورد متون کهن فارسی است. درک معنا و کاربرد درست واژه‌های به کار رفته در یک اثر ادبی، کمک زیادی به تحلیل همه‌جانبه آن می‌کند. ما در این مقاله که برگرفته از پایان‌نامه‌ای در مورد واژه‌های به کار رفته در شعر سنایی غزنوی است، به بررسی واژه‌ها و ترکیب‌های به کار رفته در شعر سنایی پرداخته‌ایم که علی‌رغم فراموشی نسبی در فارسی معیار امروزی، هم‌چنان در گویش هزارگی افغانستان به کار رفته و فعال مانده‌اند. این مطالعه با هدف ارتقای فهم شعر سنایی از طریق شناسایی و تفسیر این واژه‌ها و ترکیب‌های زنده در گویش هزارگی انجام شده است. روش تحقیق تلفیقی از مرور ادبیات و کار میدانی برای تأیید کاربرد و معانی خاص کلمات و عبارات استفاده شده است. یافته‌ها نشان می‌دهند که شماری از واژگان موجود در شعر سنایی، هر چند در فارسی معاصر کنار گذاشته شده‌اند، اما در گویش هزارگی هم‌چنان مورد استفاده و درک عمومی قرار دارند. این تحقیق اهمیت گویش هزارگی را نه تنها به عنوان مخزنی زنده از فارسی کهن، بلکه به عنوان ابزاری حیاتی برای دسترسی و فهم آثار ادبی تاریخی به اثبات می‌رساند. ما در این مقاله نشان داده‌ایم که چگونه برخی از واژه‌های مبهم شعر سنایی، به مدد مراجعه به کاربرد آن واژه در گویش هزارگی قابل حل شده است.

استناد: احسانی، جعفر؛ هادی، روح‌الله، مؤذنی، علی محمد؛ مولایی، محمد سرور (۱۴۰۴). بازتاب واژه‌ها و ترکیب‌های سنایی در گویش

هزارگی. پژوهشنامه متون ادبی دوره عراقی، ۶(۲)، ۵۱-۲۳. <http://doi.org/10.22126/ltip.2025.11339.1328>



۱. پیشگفتار

۱-۱. تعریف موضوع

یکی از مهم‌ترین عناصر تحلیل متون ادبی، تحلیل واژگانی آن متن است. برای فهم و تحلیل متون، تحلیل‌گر نیاز دارد تا فهم درستی از ساختار و معنای واژه‌های به کار رفته در یک متن داشته باشد؛ به همین دلیل، ما آثار زیادی با عنوان فرهنگ‌های اختصاصی یک اثر یا یک شاعر داریم که به خواننده و متن‌پژوه یاری می‌رسانند تا درک درستی از واژه‌ها، ساختار و معانی آن پیدا کرده و با کمک آن‌ها به سراغ فهم و تحلیل متن برود. گردآورندگان فرهنگ‌های اختصاصی و تحلیل‌گران و متن‌شناسانی که تمایل دارند با دیدگاه محتوایی به تحلیل یک متن بپردازند، با راهکارهای گوناگونی به بررسی یک متن می‌پردازند؛ استفاده از فرهنگ‌های عمومی، استفاده از فرهنگ‌های اختصاصی، یاری گرفتن از آثار شاعران و نویسندگان هم‌عصر با نویسنده متن مورد نظر، بهره گرفتن از دیگر آثار یک ایجادگر برای فهم درست یک اثر او، بررسی ساختارهای نحوی و بلاغی یک اثر با توجه به ظرافت‌های واژه‌شناختی و شگردهایی از این دست که می‌تواند به فهم درست یک متن، به ویژه در بعد فهم محتوایی آن کمک کند.

یکی دیگر از راهکارهایی که می‌تواند ما را در فهم محتوایی یک متن و واژه‌های غریب به کار رفته در آن کمک کند، جستجوی آن واژه‌ها در گویش‌ها و لهجه‌هایی است که برخلاف دیگر گویش‌ها، بخشی از آن واژه‌های کهن را در خود حفظ کرده است. آن چه که ما در این مقاله به دنبال آن هستیم، بررسی برخی از واژه‌های موجود در شعر سنایی غزنوی است، که هر چند در فارسی معیار امروز کاربرد پویا ندارند، اما هنوز می‌توان آن‌ها را به صورت زنده در گویش هزارگی یعنی گویش مردم هزاره افغانستان^۱، که یکی از گویش‌های مطرح زبان فارسی در افغانستان است، پیدا کرد. ردیابی و تحلیل زبانی این واژه‌ها، با توجه به شکل و معنایی که امروز در گویش هزارگی دارد، می‌تواند ما را به فهم بهتر شعر سنایی راهنمایی کند. ما در این مقاله، به برخی از واژه‌هایی اشاره خواهیم داشت که شارحان سنایی از فهم آن عاجز مانده‌اند، اما همان ترکیب یا واژه به همان معنا در گویش امروز مردم هزاره افغانستان وجود داشته و فهم آن واژه، آن بیت را به آسانی ممکن می‌سازد و این مقاله اگر توانسته باشد، حتی به تعداد انگشتان یک دست واژگانی از این دست را برای سنایی‌پژوهان روشن کرده باشد، دستاورد قابل توجهی است.

۱. هزاره‌ها، یکی از اقوام اصلی افغانستان، حدود یک‌چهارم جمعیت این کشور را تشکیل می‌دهند و با پراکندگی در هزاره‌جات، شهرهای بزرگ افغانستان، ایران و پاکستان حضور دارند. درباره منشأ نژادی آنان دو دیدگاه بومی بودن و مهاجرت از آسیای مرکزی مطرح است که این دیدگاه نخست طرفداران بیش‌تری دارد. ساختار طایفه‌ای گسترده، اکثریت شیعه و اقلیت‌های سنی و اسماعیلی، از ویژگی‌های هویتی آنان است. تاریخ هزاره‌ها با تبعیض، جنگ و مهاجرت پیوند خورده که باعث تغییر در جغرافیای سکونت آن‌ها شده است.

۱-۲. ضرورت، اهمیت و هدف

واژه‌شناسی یکی از مهم‌ترین ابزارهای تحلیل متون کهن فارسی است، به‌ویژه در مورد شاعرانی مانند سنایی غزنوی که سبک و واژگان وی تأثیر عمیقی بر شعر عرفانی فارسی گذاشته است. برخی از واژه‌ها و ترکیب‌های موجود در اشعار او در فارسی معیار امروز یا فراموش شده‌اند یا معنای آن‌ها دستخوش تغییر شده است. در این میان، گویش هزارگی به‌عنوان یکی از شاخه‌های زنده زبان فارسی، بسیاری از این واژه‌های کهن را در شکل اصیل خود حفظ کرده است. این پژوهش با بررسی این ارتباط، به تحلیل تطبیقی واژگان سنایی در گویش هزارگی می‌پردازد تا نشان دهد که چگونه می‌توان از گویش‌های محلی برای فهم دقیق‌تر متون کلاسیک بهره برد. اهمیت این تحقیق در آن است که نشان می‌دهد زبان فارسی نه تنها از طریق متون مکتوب، بلکه از طریق گویش‌های زنده نیز می‌تواند به حفظ و درک بهتر ادبیات کهن کمک کند.

مهم‌ترین هدف این مقاله، بررسی واژه‌های موجود در گویش مردم هزاره افغانستان و تحلیل محتوایی آن‌ها برای فهم بهتر محتوای شعر سنایی است. از آن‌جا که شعر سنایی در بافت فرهنگی غزنی آن روز شکل گرفته است، وجود واژه‌هایی در شعر او که در گویش معیار امروز ایران حضور فعال نداشته، اما در گویش مردم مرکزی افغانستان که غزنی هم جزئی از آن است، وجود دارد، ما را به فهم بهتر شعر سنایی رهنمون می‌سازد. افزون بر آن، مطالعاتی از این دست، به ما نشان می‌دهد که چطور می‌توان با بهره‌گیری از ظرفیت‌های موجود در لهجه‌ها و گویش‌های زبان فارسی در نقاط مختلف ایران فرهنگی، به شناخت بهتر و فراگیری از زبان فارسی و به تبع آن شعر و ادب فارسی دست یافت.

۱-۳. پرسش‌های پژوهش

این مقاله به دنبال پاسخ دادن به این پرسش است که آیا توجه به ظرفیت‌های زبانی گویش‌های مختلف زبان فارسی، به‌ویژه گویش هزارگی می‌تواند ما را در فهم بهتر واژه‌های مهجور یا کم‌کاربرد شعر سنایی کمک کند و در صورت مثبت بودن پاسخ، کدام واژه‌ها را می‌توانیم با مراجعه به این گویش بهتر درک کنیم و این واژه‌ها چگونه در گویش هزارگی بازتاب یافته‌اند. این پرسش‌ها زمینه را برای درک عمیق‌تر نقش گویش‌های محلی در حفظ میراث ادبی و زبانی فارسی فراهم می‌کنند.

۱-۴. پیشینه پژوهش

بررسی‌هایی از این دست که با تکیه بر گویش‌های محلی، به‌ویژه در حوزه جغرافیایی افغانستان به سراغ فهم و تحلیل محتوایی شعر شاعران کلاسیک فارسی‌سرای می‌پردازد، چندان شایع نیست. تا جایی که نگارنده این مقاله اطلاع پیدا کرده است، در مورد سنایی چنین کاری اصلاً صورت نگرفته است و در مورد شاعران

دیگر، یا به گونه کلی درباره ارتباط بین گویش هزارگی و زبان فارسی در تلاقی گاه آثار کلاسیک فارسی، به اندازه انگشتان یک دست هم مقاله نداریم. این مقاله می تواند سرآغازی باشد برای مطالعات بیش تر در این حوزه.

۱-۵. روش پژوهش و چارچوب نظری

برای نگارش این مقاله، از دو روش کتابخانه‌ای و میدانی بهره گرفته‌ایم. در بخش میدانی، برای این که مطمئن شویم این واژه‌ها در گویش مردم هزاره کاربرد فعال دارد، علاوه بر دانش زبانی که نگارنده به عنوان یک هزاره اهل ولایت (استان) دایکندی، از افراد زیر نیز به عنوان گویشوران گویش هزارگی در سطوح مختلف تحصیلی و سنی بهره گرفته‌ایم. شرکت کنندگان این واژه‌ها را خوانده یا شنیده‌اند و بعد کاربرد آن را در گویش منطقه خودشان تأیید کرده و درباره معنای آن نظر داده‌اند.

۱. موسی شفق، دانشجوی دکتری ادبیات فارسی دانشگاه یزد و استاد دانشگاه بامیان، اهل بامیان.
 ۲. کاوه بامداد، کارشناسی ارشد ادبیات فارسی، اهل ولایت غزنی.
 ۳. خداداد حیدری، دانشجوی دکتری ادبیات فارسی دانشگاه تربیت مدرس، اهل ولایت میدان وردک.
 ۴. فرزانه حسینی، دانشجوی دکتری ادبیات فارسی دانشگاه الزهراء، اهل میدان ولایت وردک.
 ۵. محمد شریف پویا، دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی دانشگاه تهران، اهل ولایت میدان وردک.
 ۶. طاهره شفق، دانشجوی کارشناسی مددکاری اجتماعی دانشگاه یزد، اهل بامیان.
 ۷. طاهره نوری، دانشجوی کارشناسی ارشد علوم تربیتی دانشگاه خوارزمی، اهل ولایت غزنی.
 ۸. سید احمد حیدری، موسفید قوم میرچهلتن بهسود، ولایت میدان وردک.
 ۹. طاهر رضایی، بی سواد، اهل ولایت دایکندی.
 ۱۰. محمدعلی رضایی، بی سواد، اهل ولایت غور.
 ۱۱. صدیقه محمدی، فارغ صنف دوازده، اهل ولایت میدان وردک.
- هم‌چنان پس از تنظیم این مقاله، برای حصول اطمینان از این که واژه‌های گزینش شده در گویش معیار امروز ایران کاربرد ندارد، این مقاله به چند تن از دانشجویان ایرانی مقطع دکتری ادبیات فارسی سپرده شد و حدود یک سوم برای آن که قابل فهم تر و امروزی تر نمی‌نمودند، حذف شدند.

۱-۶. هزارگی؛ زبان، گویش یا لهجه

هر چند اختلاف نظرهایی در تعریف زبان، گویش و لهجه بین زبان‌شناسان وجود دارد، آنچه ما در این مقاله درباره تمایز بین این‌ها در نظر داریم، این است که: «اصطلاح لهجه هنگامی به کار می‌رود که تفاوت

میان دو یا چند گونه یک زبان اساساً آوایی/واجی باشد. سخن‌گویان لهجه‌های یک زبان به آسانی می‌توانند سخنان یک‌دیگر را دریابند. گویش‌های یک زبان گونه‌های از آن زبان‌اند که در گذر زمان به دلایل مختلف تفاوت‌هایی آوایی/واجی، دستوری و واژگانی با یک‌دیگر یافته‌اند؛ با وجود این، برقراری ارتباط میان گویندگان و شنوندگان گویش‌های مختلف یک زبان کم و بیش ممکن است. اما اگر تفاوت میان دو گونه زبانی به اندازه‌ای باشد که برقراری ارتباط را ناممکن سازد، آن دو گونه دو زبان متفاوت هستند.» (فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۱۳۸۹: ۲)

با توجه به این تفکیک ساده، در مورد «هزارگی» به عنوان مجموعه‌ای نشانه‌های آوایی برای برقرار ارتباط نظریات گوناگونی ارائه شده است. نویسنده کتاب *در آوستایی در صدف لهجه دری هزارگی* را یک لهجه معرفی می‌کند. او می‌نویسد: «گفتار هزاره‌ها لهجه‌ای از زبان پارسی دری شمرده می‌شود، به دلیل آن که هنگام سخن گفتن، نظام ارتباطی که یک انسان هزاره با انسان تاجیکستانی و ایرانی ایجاد می‌کند، مفاهیم و تعامل برقرار می‌شود. تفاوت برخی از واژه‌ها و آواها تفاوت در زبان ایجاد نمی‌کند...» (محمدی شاری، ۱۳۹۲: ۲۱) کسان دیگری، همانند حفیظ شریعتی، درست با اشاره به نقطه مقابل این استدلال، هزارگی را یک گویش دانسته و می‌نویسد: «حال اگر به طور نمونه به هزارستان سری بزنید، متوجه خواهید شد که ماجرا محدود به تلفظ و لهجه نیست... این گونه تفاوت‌ها از محدوده تلفظ فراتر رفته و پدیدآورنده گویش یا مجموعه خاص از بیان آوایی، لغوی، صرف و نحوی، معنایی و حتی کارکردی یک زبان است.» (شریعتی، ۱۳۹۵: ۳۴) هر چند که گستردگی نظریات در این باره، فراتر از این است و حتی کسانی ادعای زبان بودن آن را نیز مطرح کرده‌اند، اما آنچه در این مقال اندک مورد توجه ما است، این است که هزارگی گویشی در کنار گویش‌های دیگر زبان فارسی در افغانستان مانند گویش‌های کابلی، هروی و ... است.

با توجه به این مسأله که مردم هزاره، یکی از کهن‌ترین ساکنان حوزه آریانای کهن و افغانستان کنونی است و زبان‌شان به عنوان گویش ویژه‌ای از زبان فارسی، به درازای تاریخ زبان فارسی قدمت و اهمیت دارد، بررسی زبان‌شناسانه این گویش می‌تواند کمک زیادی به شکوفایی مطالعات مربوط به زبان و ادبیات فارسی کند. استاد نجیب مایل هروی، متن‌شناس و مصحح معاصر در این باره می‌نویسد:

«مهم‌ترین و بارزترین گونه‌های فارسی در افغانستان عبارت‌اند از: «هروی»، «کابلی»، «هزارگی». گونه هزارگی از اصیل‌ترین و کهن‌ترین خصیصه‌های مربوط به زبان فارسی برخوردار است. به طوری که خصیصه‌های معمول در گونه‌های فارسی سده چهارم و پنجم مانند فعل مرکب به جای فعل بسیط، حروف، قیود، ادات تنبیه قدیم، کاربرد فعل‌های پیشوندی قدیم، تکرارهای فعلی، ضمیرهای قدیم و ابدال‌های قابل توجه در گونه مزبور رواج تام دارد و بررسی این گونه فارسی افغانستان پیش از آن که مهجور و غریب شود،

به خاطر بررسی‌های تاریخی زبان فارسی و حل معضلات متون کهن و دیرینه فارسی از امور فوری و ضروری عصر ما است.» (همان)

یکی از این حوزه‌ها که بررسی زبان‌شناسانه گویش هزارگی می‌تواند مؤثر باشد، فهم درست متون کهن فارسی، به‌ویژه آن متونی است که از نگاه تاریخی در زیست‌بوم هزاره‌ها شکل گرفته است. از آن‌جا که سنایی غزنوی، در غزنه متولد شده و بخش مهمی از زندگی‌اش را نیز در غزنه به عنوان یکی از زیست‌بوم‌های کهن هزاره‌ها گذرانده است، ممکن است واژه‌هایی در شعرش موجود باشد که امروز هم در گویش مردم هزاره افغانستان کاربرد داشته باشد، هم به دلیل اشتراک در زیست‌بوم و هم به این دلیل که گویش هزارگی، به عنوان یکی از گویش‌های مطرح زبان فارسی توانسته است، ویژگی‌ها و واژه‌هایی را در خود تا به امروز حفظ کند که در دیگر گویش‌ها دوام نیافته است. در این مقاله، به برخی از این واژه‌ها اشاره می‌کنیم؛ واژه‌هایی که در شعر سنایی به کار رفته است و با وجود آن‌که در دیگر گویش‌های امروزی فارسی کاربرد ندارد، یا دست کم از گویش و محاوره فراموش شده است، در گویش مردم هزاره به گونه زنده و پویا حضور دارد و بررسی آن‌ها می‌تواند به فهم بهتر و بیش‌تر کلام سنایی کمک کند.

در این مقاله، برخی از این واژه‌ها را در چهار بخش به بررسی می‌گیریم. قسمت عمده، واژه‌ها و ترکیب‌هایی‌اند که بدون هیچ دگرگونی شکلی و معنایی، در گویش امروز مردم هزاره کاربرد دارد. بخش دوم، به واژه‌هایی اشاره دارد که با آن‌چه در شعر سنایی به کار رفته، تفاوت اندک ظاهری یافته است؛ دسته سوم به واژه‌هایی اشاره می‌کنیم که نسبت به آن‌چه که در شعر سنایی به کار رفته، تفاوت ناچیز معنایی پیدا کرده است و در نهایت، بخش چهارم ترکیب‌هایی‌اند که در گویش امروز هزاره‌ها با شکل و ساختار متفاوت تری دیده می‌شود.

نکته‌ای که نباید آن را فراموش کرد، این است که گویش هزارگی، در کنار گویش‌های مطرح دیگری مانند گویش کابلی و هراتی، یکی از گویش‌های مطرح زبان فارسی در افغانستان است و وجود یک واژه در این گویش، به معنای نفی وجود آن در دیگر گویش‌ها نیست. نگاه ما ایجابی و ناظر به وجود واژه‌هایی است که امروزه به گونه پویا در گویش هزارگی کاربرد دارد؛ حالا ممکن است این واژه منحصر به این گویش باشد و یا در گویش‌های دیگر هم کاربرد داشته باشد و ما به هیچ وجه قصد نفی وجود آن را در دیگر لهجه‌ها و گویش‌ها نداریم.

۲. پردازش تحلیلی موضوع

در این قسمت مقاله، ما به بخشی از واژه‌هایی که در سخن سنایی بازتاب یافته و علی‌رغم مهجور بودن یا

کم کاربرد بودن در فارسی امروز ایران، در گویش هزارگی به صورت عادی استفاده می‌شود، اشاره می‌کنیم. قابل ذکر است که تمام واژه‌ها با این ویژگی در این مقاله نیامده است و به خاطر حفظ اختصار تنها بخشی از آن واژه‌ها گزینش شده است. این واژه‌ها در چهار بخش متفاوت به ترتیب زیر آمده است.

۲-۱. واژه‌های بدون دگرگونی

آب‌دست کردن: (۱) وضو ساختن باشد. (برهان) این ترکیب، به همین صورت و گاه به صورت «آودِست» و به همین معنا در گویش هزارگی کاربرد عام دارد.

خاک پایش اگر به دست کند حور از آن خاک آبدست کند

(سنایی، ۱۳۵۹: ۶۳۶)

(۲) استنجا کردن به آب. (برهان) مستراح، میرز. (لغت‌نامه) این ترکیب به این معنا هم در افغانستان، به‌ویژه مناطق مرکزی کاربرد عام دارد.

شاه را آبدست حاجت کرد سئوی پیرانه ده ارادت کرد

(همان: ۵۷۰)

از پس: از پی. (صفاری و برزگر خالقی، ۱۴۰۰: ۲۶۱) این ترکیب، در گویش هزارگی کاربرد عام دارد. چون به زیر این دو گویی گوی شو چون این و آن از پس شاهان گذار آئین چوگان داشتن (سنایی، ۱۳۶۲: ۴۶۵)

از کسی بس کردن: صرف نظر کردن، ابراز بی‌نیازی کردن (دری، ۱۳۹۲: ۵۲) این ترکیب، به همین صورت زمانی در مناطق مرکزی افغانستان استفاده می‌شود، که کسی ناراضی و یا ناامید از کسی، می‌گوید: «دیگه مره از تو بس!» یعنی دیگر کاری به کار تو ندارم و از تو قطع امید کرده‌ام.

از پی حفظ مال و نفس و نفس او تو را بس تو کرده‌ای زو بس

(سنایی، ۱۳۵۹: ۷۴)

استدن: ستدن، گرفتن. (لغت‌نامه) این اسم فعل در گردان‌های مختلف فعلی در گویش هزارگی برخی از مناطق مرکزی کاربرد دارد. به‌ویژه حالت امری آن یعنی «بستو» به معنای بگیر.

تا بگوید به غافل و کرو کور به که دادم ز که استدم زر و زور

(همان: ۴۲۰)

انگشت: زغال، زغال. (معین) این واژه به همین معنا در گویش بیش‌تر مردم فارسی گوی افغانستان، به‌ویژه در گویش هزارگی کاربرد عام دارد.

گر دست نهم بر دل از سوختن دل انگشت شود بی شک در دست من انگشت

(سنایی، ۱۳۶۲: ۱۰۵۵)

بدرگ: بدرشت، بدطینت، بدگوهر. (آندراج) این واژه بیش تر به صورت دشنام و به همین معنا در مناطق مرکزی کاربرد دارد.

چند باشی به غفلت ای بدرگ دل تو در گل و تو خفته چو سگ

(سنایی، ۱۳۵۹: ۳۳۷)

بدروز: بدروزگار، تیره بخت، سیه روز. (لغتنامه) این ترکیب به همین صورت و معنا، در مناطق مرکزی افغانستان کاربرد فراگیر دارد.

شیر بدروز کهل وقت زئیر زار تر نالد از ضعیفی زیر

(همان: ۷۲۱)

بدره: گمراه، بدکردار. (صفاری، ۱۳۷۸: ۱۱۱) این ترکیب، بیش تر به صورت «بد راه» و البته به همین صورت هم، در مناطق مرکزی افغانستان کاربرد دارد. این واژه در مورد زنان بیش تر به معنای بدکاره به کار می رود.

مستحق عذاب و نفرین است بدره و بدفعال و بددین است

(همان: ۲۷۲)

بدعمل: بدکار، خطاکار، گنه کار. (آندراج) این واژه هم به همین صورت و هم به صورت مخفف «بدمَل»، هم به معنای «کسی که عادات زشت دارد»، در مناطق هزاره نشین کاربرد فراگیر دارد.

بساد در راه جان بدعملان دست او چاره گاه تنگ دلان

(همان: ۲۷۳)

بروت: سبوت، موی لب. (غیاث) این واژه به همین تلفظ و هم به صورت بروت در گویش هزارگی کاربرد عام دارد. مجازاً به معنی غرور و تکبر. (تازیانه های سلوک/ ۴۴۸)

عالمی پر لشکر دیو است و سلطان تو دین زان سلطان باش و مندش از بروت لشکری

(سنایی، ۱۳۶۲: ۶۵۴)

بل: مخفف بهل، امر از هشتن و هیلیدن به معنی بگذار. (معین) این واژه به همین صورت مخفف، کاربرد عام در مناطق مرکزی افغانستان دارد.

بل تا کف پای تو بیوسیم انگار که مهر لالکائیم

(همان: ۹۴۷)

بَلَخْشیدن: بلغزیدن، لیزیدن. (لغت‌نامه) این اسم فعل به گونهٔ لخشیدن با گردان‌های فعلی خود در گویش هزارگی کاربرد فراگیر دارد.

من نیم هوشیار مستم گیر من بلخشیده‌ام دستم گیر
(سنایی، ۱۳۵۹: ۱۴۹)

بی‌آب: عدم جاه و شأن و شوکت. (برهان) بی‌آبرو، بی‌اعتبار. (معین) این ترکیب کاربرد به همین معنا عام در گویش مردم افغانستان دارد.

عقل و جانم برد شوخی، آفتی، عیارهای باددستی، خاکئی، بی‌آبی، آتش‌پارهای
(سنایی، ۱۳۶۲: ۱۰۱۴)

بی‌سری: بی‌قید بودن. (مدرس رضوی، ۱۳۴۴: ۶۹۱) به همین معنا، در گویش هزارگی کاربرد دارد. «بی‌سر» به کسی گفته می‌شود که از کسی حرف‌شنوی نداشته و بی‌قید و بند است.

بی‌سری باش چون ز روی نوی زرم‌دی شد بدین صفت علوی
(سنایی، ۱۳۵۹: ۶۸۱)

پالیدن: کاوش کردن، جستجو کردن، تفحص کردن. (لغت‌نامه) این واژه کاربرد عام در تمام مناطق افغانستان دارد.

گر همی یوسفیت باید و جاه پیش حق باشگونه پال چو چاه
(همان: ۱۲۷)

پَخج: پهن، پخش. (لغت‌نامه) این واژه به گونه‌های پَخج، پَخج و پَخج در گویش مردم هزارهٔ افغانستان استفاده می‌شود.

یینی پخج دید و دولب زشت چشمی از آتش و رخی ز انگشت
(همان: ۲۹۰)

پس پشت انداختن: از دست نهادن، ترک گفتن، اهمال کردن. (لغت‌نامه) این ترکیب به معنای چیزی را پشت سر خود انداختن در مناطق مرکزی افغانستان کاربرد دارد که معنای داده شده در دهخدا و به کار رفته در بیت شاهد، می‌تواند معنای مجازی و کنایی ترکیب محسوب شود.

ظلمت دهر پس پشت من انداخت فنا تا نهادم چو بقا روی سوی مستقرش
(سنایی، ۱۳۶۲: ۳۳۲)

پس دست کردن: پنهان کردن. (لغت‌نامه) پس دست کردن در گویش هزارگی به معنای نیازمند قرار دادن و محتاج اجازه بودن برای انجام هر کاری استفاده می‌شود. به نظر می‌رسد، در این بیت سنایی، «پس

دست» به همین کاربرد امروزی بهتر می‌تواند بیت را معنا کند. روی او، مرگ را ضعیف و وابسته به اجازه خودش قرار داده است.

بوی او عقل را کند سرمست روی او مرگ را کند پس دست

(سنایی، ۱۳۵۹: ۳۵۸)

پول: پُل، طاق و سقف گونه‌ای که بر رودی یا نهر بر عرض آن بندند گذشتن مردم و چارپایان را (لغت‌نامه) به همین صورت و با تلفظ واو معروف، به معنای پلی که بر رودخانه می‌سازند و نیز چوپ‌های قطوری که برای پوشاندن سقف‌خانه‌ها استفاده می‌کنند، در گویش مردم هزاره کاربرد دارد.

گوسفندی ضعیف در بغداد رفت بر پول و ناگهان بفتاد

(همان: ۵۴۴)

پی نیفتم: به صرافت نمی‌افتم، پیگیری نمی‌کنم. (صفاری و برزگر خالقی، ۱۴۰۰: ۶۹) در این جا منظور از روستایی خود سنایی است. (همان) پی نیفتن به معنای درک نکردن و نفهمیدن در بیش‌تر مناطق مرکزی افغانستان استفاده می‌شود.

پی نیفتم به یکی زان سخن ای خواجه چه شد روستایی که عربی نبود نیست عجب

(همان: ۶۰۰)

پیوندی: پیوستگی، علاقه. (لغت‌نامه) این واژه به معنای وصله‌زده شده و یا خود پینه و وصله در مناطق مرکزی افغانستان کاربرد دارد که به نظر می‌رسد این کاربرد بهتر می‌تواند این بیت را معنا کند. حیات پیوندی، یعنی زندگی غیراصیل و وصله‌زده شده‌ای که جزء اصل حیات نیست و چیزی موقتی و عارضی است.

زین دو روزه حیات و پیوندی به خدای ار تو هیچ برندی

(سنایی، ۱۳۵۹: ۷۳۰)

تکاب: زمین آب کند، زمینی که در آن بعضی جا آب فرو رود و از جای دیگر برآید و بعضی جا خشک باشد و در بعضی جا آب ایستاده بود. (برهان) این واژه به گونه‌های تکاب، تگاو و تگو در تمام مناطق افغانستان کاربرد دارد. عدم تفکیک درست «ک» و «گ» در بسیاری از متون خطی می‌تواند این مسأله را هم به ذهن بیاورد که با توجه به کاربرد عام این واژه به صورت تکاب، ضبط دقیق آن در شعر سنایی هم همین باشد.

آتش کلکش بدید، حل شده بیرون گریخت سوی تکاب مسمام، خون دل نارون

(سنایی، ۱۳۶۲: ۵۱۶)

جَلّاب: کشنده اسب و جز آن به فروختن. (منتهی‌الارب) کسی که بندگان و جز آنان را برای بازرگانی از شهری به شهری کشاند. (اقرب‌الموارد) به همین صورت و معنا در تمام مناطق افغانستان، کاربرد عام دارد.

نیک و بد میل تونه از خواب است بد و نیک توهم چو جلاب است
(سنایی، ۱۳۵۹: ۳۲۵)

چار میخ: نوعی شکنجه و آن چنان باشد که شخصی را بخواهند شکنجه کنند به پشت یا بر روی خوابانند و چهار دست و پای او را میخ بندند. (لغت‌نامه) به همین معنا در مناطق مرکزی استفاده می‌شود.

چار میخ چار طبعی، شهر بند پنج حس از پی دو جهان سه جانت، زان بماند اندر زحیر
(سنایی، ۱۳۶۲: ۲۸۷)

چَنگَل: پنجه مردم و حیوانات دیگر باشد از پرنده و غیره. (جهانگیری) به صورت چَنگَل و به همین معنا در مناطق مرکزی افغانستان کاربرد دارد. به نظر می‌رسد در این بیت هم با توجه به این که چَنگَل، شکل تخفیف یافته چَنگال است و از طرف دیگر، دلیلی قاطع بر مضموم بودن واو هم نداریم، چَنگَل با زبر روی گاف درست‌تر باشد.

تیز کرده است ای خردمندان گربه چَنگَل و دندان
(سنایی، ۱۳۵۹: ۷۳۳)

حَشَر: چریک، سپاه بی‌نظم، لشکر نامنظم، سپاهی داوطلب، مقابل لشکر. (لغت‌نامه) حشر که گاهی به صورت آشار یا آشار هم تلفظ می‌شود، در مناطق مرکزی به صورت بسیار فراگیر کاربرد دارد و آن جایی است که شخصی، افرادی از خویشان، دوستان یا اهل قریه دعوت می‌کند که به صورت گروهی در انجام کاری به او کمک کنند.

شب فلک دارد از ستاره حشر روز دارد ز آفتاب ســـــپـر
(همان: ۵۷۵)

خارخار: کنایه از دغدغه و خواهش، خواه امر مرغوب باشد و خواه غیر مرغوب. (آندراج) کنایه از خلجان و تعلق خاطر که ابتدای میل و خواهش به چیزی باشد. (برهان) اضطراب، دغدغه خاطر، تعلق خاطر (حاجی‌زاده، ۱۳۹۲: ۳۶۳) به همین صورت و معنا در مناطق مرکزی افغانستان کاربرد فراگیر دارد.

چون تو را در دل ز بهر دوست نبود خارخار نیست در خیر تو چیزی جان مکن بر خیر خیر
(سنایی، ۱۳۶۲: ۲۸۸)

خاشه: خس و خاشاک و ریزه‌های چوب و سرگین و امثال آن را گویند که همه به هم آمیخته باشند. (آندراج) در مناطق مرکزی افغانستان بیش‌تر به بوته‌های خشکی کوهی و شاخه‌های خشک درختان گفته

می‌شود که به عنوان هیزم گردآوری و انبار می‌شود.

گر دنیا را به خاشه‌ای داشت می هم چون دگران قماشه‌ای داشت می

(همان: ۱۱۷۵)

خاییدن: جویدن، به دندان نرم کردن. (معین) به همین صورت و گاه بدون الف در مناطق هزاره‌نشین افغانستان کاربرد فراگیر دارد. گاهی نیز معنای استعاری دارد و جایی استفاده می‌شود که کسی مورد آزار و اذیت زبانی کس دیگری قرار می‌گیرد. به چنین شخصی گفته می‌شود: «فلانی را کم بخی!»

نمانی زنده در دنیا اگر ماهی و خورشیدی بخاید مرگ ناچارت، اگر آهن همی خائی

(همان: ۶۰۲)

خُره: خرو، خروس. (برهان) به همین صورت و گاه به صورت خورو در مناطق مرکزی استفاده فراگیر دارد. در برخی مناطق خورو به صورت عام و به خروس نر خورو و به جنس ماده ماک می‌گویند.

چون خره زان سزای قربانند که خره وار مغ مسلمانند

(سنایی، ۱۳۵۹: ۶۵۱)

خُسَر: پدرزن. (نفیسی) این واژه در تمام مناطق افغانستان به معنای پدرزن و پدرشوهر کاربرد دارد.

بره بریان هر جا که بود چاکر توست طبق حلوا داماد و تو او را خسری

(سنایی، ۱۳۶۲: ۱۰۹۸)

داو: اصطلاحی در بازی نرد است. نوبت بازی نرد و شطرنج، نوبت باختن حریف در بازی نرد و بازی‌های دیگر، ندب. در تداول امروز گویند: دو به دست فلان افتاد و دو همان داو است. (لغت‌نامه) «داو» و «دو» به معنای مطلق میدان در بازی در مناطق مرکزی افغانستان کاربرد فراگیر دارد.

زهد و گنه و کفر و هدی را همه در هم در باز به یک داو قمار ای پسر خوش

(همان: ۹۰۸)

دیگ گرم کرده: عبارت است از باقی مانده غذا. (حاشیه حذیقہ/چ هندوستان/۳۹) غذای مانده، بیات. (گزیده

اشعار سنایی/دکتر برات زنجانی/۷۷) به همین ترکیب و معنا در بین هزاره‌های مرکزی افغانستان کاربرد دارد.

سـفـله دارد ز بـهـر روزی بـیـم نخورد دیگ گرم کرده حکیم

(سنایی، ۱۳۵۹: ۱۰۶)

ریم: چرک، شوخ. (لغت‌نامه) به همین معنا در مناطق مرکزی کاربرد عام دارد.

خواند کافر ز جحد دل پر ریم مصحف مجد را به افک قدیم

(همان: ۷۴۷)

زَنخ: سخن هرزه و بیهوده و بی‌معنی. (آندراج) زَنخ و زَنخ زدن بیش‌تر به معنایی نزدیک به همین معنا و بیش‌تر به معنای ریشخند کردن و مسخره کردن به کار می‌رود.

تو گرفتگی به زیر کی برزن گر سَفیهی زَنخ زَند گوزن
(سنایی، ۱۳۴۸: ۱۴۸)

سر شستن: شستن سر، در این جا مراد غسل کردن است. (لغت‌نامه) این ترکیب به همین معنا در مناطق مرکزی افغانستان کاربرد دارد.

من به منزل درم چه ره جویم نیستم من جنب چه سر شویم
(سنایی، ۱۳۵۹: ۲۸۴)

سُفلی: به معنی پست‌تر و این مونث آسفل است. (غیاث) منسوب به (سُفل و سَفَل) پایینی، زیرین، مقابل علوی. عالم سفلی: جهان زیرین مقابل عالم علوی: جهان زبرین. (فرهنگ لغات و تعیرات خاقانی) این واژه به همین صورت در مناطق هزاره‌نشین افغانستان کاربرد عام دارد. یکی از کاربردهای این واژه در نام‌گذاری قریه‌هاست. در بیش‌تر مناطق مرکزی، دو قریه پیاپی را در یک منطقه به یک نام داریم که با ترکیب علیا و سفلی از هم تفکیک می‌شوند؛ همانند قریه‌های بیدنو علیا و بیدنو سفلی، «سیاخارک علیا و سفلی، کجک علیا و سفلی و... در ولسوالی سنگ‌تخت در ولایت دایکندی.

چون ملک بر آسمان نتوان پرید ای اهرمن کاهرم من سفلی بود چون تن، ملک علوی چو جان
(سنایی، ۱۳۶۲: ۴۵۴)

سُمج: جایی را گویند در زیر زمین یا در کوه به جهت درویشان و فقیران یا گوسفندان بکنند. زندان را نیز گویند. (برهان) سُمج به معنای غار و یا حفره‌های طبیعی موجود در کوه‌ها و زمین در مناطق مرکزی افغانستان کاربرد عام دارد. سُمج‌های بامیان، حفره‌های غارمانند بلندی‌های مجاور مجسمه‌های بودا که بامیان‌نشینان فقیر به عنوان خانه از آن‌ها استفاده می‌کنند، معروف است.

دید وقتی عزیز عزرائیل سُمج لقمان سیل سیر سیل
(سنایی، ۱۳۵۹: ۶۹۰)

سون: طرف و جانب و سوی. (برهان) به همین صورت و معنا در مناطق مرکزی افغانستان کاربرد فراگیر دارد.

شه ز بس خون ریخت از شش سون گوی یاقوت شد زمین از خون
(همان: ۵۲۹)

شدیار: بر وزن و معنی شد کار است که شخم کردن و شکافتن زمین باشد به جهت زراعت کردن و

زمینی که آن را گاو رانده باشند تا تخم بیفشانند. (برهان) به همین معنا، یعنی زمین شخم زده شده، در مناطق مرکزی افغانستان استفاده می شود.

گاهت اندر مزارعت فکند جرم کیوان چو خوگ در شدیار

(سنایی، ۱۳۶۲: ۱۹۷)

شو: شب است که عربان لیل خوانند چه در فارسی بای اجد و واو به هم تبدیل می یابند. (برهان) شب در عموم مناطق مرکزی افغانستان و فراتر از آن در بین تمام فارسی گویان به همین صورت گفته می شود.

هم کنون رخ به ما نماید ضو لیک مانده است پاره ای از شو

(سنایی، ۱۳۴۸: ۲۰۳)

شار: شار در بیت زیر لقب شاهان غرjestان است. (حاجی زاده، ۱۳۹۲: ۷۳۸) شار علاوه بر این کاربرد، به معنای شهر نیز در تمام افغانستان و حتی در زبان پشتو کاربرد دارد.

باش تا بر باد بینی، خان رای و رای خان باش تا در خاک بینی، شر شور و شور شار

(سنایی، ۱۳۶۲: ۱۸۵)

صبح: بامداد، صبح، اول روز مقابل مساء. (معین) این واژه که بیش تر بدون «ح» پایانی آن تلفظ می شود، به همین صورت و معنا در مناطق مرکزی افغانستان کاربرد دارد. مقایسه دو قافیه بیت شاهد نشان می دهد که در شعر سنایی هم، «ح» پایان واژه تلفظ نمی شود.

باد شام حاسدت، تا روز عقبی بی صبح باد صبح ناصحت، چون روز محشر بی مسا

(همان: ۲۳)

صلا: آواز دادن برای طعام خوراندن یا چیزی دادن. (غیاث) صلا زدن به معنای تعارف کردن در گویش مردم هزاره کاربرد فراگیر دارد.

گر از تو نشیدی صلا، شمع نبوت بر ملا خورشید بفکندی بقا، ناهید بشکستی قصب

(همان: ۶۷)

غزنجی: یا غزنجی، محتمل است که منسوب به غزنه باشد چنان که هم اکنون منسوب به انزلی را انزلی چی و منسوب به ویرانی (دهی در خراسان) را ویرانی چی می گویند و گویا این لفظ مخصوص زبان عامیانه بوده است و بدین جهت کم تر در لفظ قلم استعمال شده است. (لغت نامه) غزنی چی به معنای اهل غزنی کاربرد فراگیر در تمام افغانستان دارد و بسیار معمول است؛ آوردن پسوند «چی» برای نشان دادن مکان و گاه شغل در بسیاری از گویش های مردم افغانستان از جمله گویش هزارگی کاربرد دارد. با توجه به عدم تفکیک حروف ج و چ در بسیاری از نسخ خطی کهن و کاربرد متداول پسوند «چی» در تمام مناطق

افغانستان به خصوص غزنی، نشان می‌دهند که ضبط این واژه در شعر سنایی هم باید غزنیچی باشد نه غزنیجی.

تا تو را چرخ شاه غزنین خواند هیچ غزنیجی‌ای غریب نماند

(سنایی، ۱۳۵۹: ۵۰۴)

غلغل: شور و غوغا، فریاد و های و هوی بسیار. (آندراج) این واژه به معنایی که آندراج آورده، در گویش هزارگی کاربرد فراگیر دارد.

نگویی تا به گلبن بر چه غلغل دارد آن قمری که چندان لحن می‌سازد، همی نالد ز کم صبری

(سنایی، ۱۳۶۲: ۱۰۳۰)

قدید: گوشت کفانیده پاره کرده یا گوشت به درازا بریده خشک کرده. (منتهی‌الارب) «قدید» و «لاندی» به همین معنا در گویش مردم هزارستان کاربرد فراگیر دارد.

روی‌شان چون نپید زرد از تاب چشم‌شان چون قدید سرخ از خواب

(سنایی، ۱۳۵۹: ۵۲۶)

کُناه: مخفف کوتاه. (صفاری، ۱۳۷۸: ۶۲۲) کوتاه در گویش مردم مناطق مرکزی افغانستان، دقیق به صورت تخفیف یافته موجود در همین مدخل ادا می‌شود.

تاب‌دان‌گه که مات گردد شاه آه می‌زن ز عیش و عمر کتاه

(همان: ۴۷۸)

کرا کردن: ارزش داشتن، ارزیدن، سزاوار بودن. (لغت‌نامه) به همین ترکیب و معنا در گویش هزارگی کاربرد فراگیر دارد.

عشق تو کرای شادی و غم نکند عمر تو کرای سوز و ماتم نکند

(سنایی، ۱۳۶۲: ۱۱۳۵)

گذری: عابر، ابن سیل، رونده. (لغت‌نامه) به همین معنا در گویش مردم مناطق مرکزی افغانستان کاربرد دارد.

در رباطی مقام و من گذری بر سر پل سرای و من سفری

(سنایی، ۱۳۵۹: ۴۱۶)

گرد کردن: غبار انگیختن، کار برجسته و جالب نظری کردن، کاری با نام و بزرگوار انجام دادن. (لغت‌نامه) این ترکیب به همین معنای کنایی در گویش مردم هزاره متداول است.

دره‌ی ذره‌ای چـــه درد کنـــد سپه پشه‌ای چه گرد کند

(سنایی، ۱۳۴۸: ۲۲۴)

گو: گاو، بقر. (معین) گاو به صورت عموم، به همین گونه مخفف در گویش مردم هزاره متداول است.

اندر عقب دکان قصاب گوی است و آن‌جا ز سر غرقه به خونس گروی است

(سنایی، ۱۳۶۲: ۱۱۲۲)

ماله: چوبی که بر زمین شیار کرده بکشند تا کلوخ شکسته زمین هموار کنند. (رشیدی) مردم مناطق مرکزی هنوز هم از ماله برای زراعت‌شان استفاده کرده و به همین نام می‌خوانندش و نکته قابل توجه این است، که هنوز هم تمام آن‌چه که در بیت آمده است، در ماله کردن زمین با خود می‌برند. نان، دوغ، ماله، جفت و یوغ.

برزگر رفت و نان و دوغ ببرد ماله و جفت و داس و یوغ ببرد

(سنایی، ۱۳۵۹: ۶۷۴)

مگس را در هوا نعل زدن: ظاهراً به معنی فوق‌العاده زیرک و کاردان بودن است. در امثال و حکم «مگس را در هوا رگ زدن» کنایه از دچار عسرت و تنگ‌دستی بودن آمده است که در این‌جا مناسب نیست. اما در لغت‌نامه کنایه «پشه را در هوا نعل می‌بندد» به معنی یاد شده آمده است و این معنی با توجه به آن نوشته شد. (صفاری، ۱۳۷۸: ۷۱۱) در امثال و حکم مردم هزاره آمده است که «پاشه ره د آسمو نال مونه» (خاوری، ۱۳۸۰: ۱۷۱) که شکل رسمی آن می‌شود «پشه را در آسمان نعل می‌کند». که به کسی می‌گویند که بسیار زرننگ و چالاک باشد.

آن به شل پشه را کند پر لعل وین زند در هوا مگس را نعل

(همان: ۵۹۵)

ناشته‌روی: ناپاک، آلوده و کنایه از فاسد الاخلاق، ناآزموده. (فرهنگ‌نامه شعری) نادان، جاهل، بی‌تجربه، ناآزموده در تداول مردم جنوب و به معنی بی‌شرم، بی‌حیا، بی‌سروپا. (لغت‌نامه) در گویش مردم هزاره، بیش‌تر به صورت مقلوب «روی‌ناشته» به کسی اطلاق می‌شود که لایبالی است و اهل عبادت و نماز نیست و در هنگام صبح، برای وضوی نماز صبح، صورت خود را نمی‌شوید؛ یعنی نماز نمی‌خواند.

دور مشتی جاهل ناشسته‌روی اندر گذشت دور دور یوسف است ای پادشاه پاینده دار

(سنایی، ۱۳۶۲: ۲۲۰)

نمازی: پاک، لایق و سزاوار نماز گزارنده. (نفیسی) به همین معنا، در گویش مردم هزاره کاربرد دارد.

چون نمازی و چون حلال بود آن مرا جوشن جلال بود

(سنایی، ۱۳۵۹: ۳۶۰)

۲-۲. واژه‌هایی با دگرگونی اندک ظاهری

قلیه: قلیه، نوعی خوراک از گوشت که در تابه یا دیگ بریان کنند. (معین) قلیه به صورت مقلوب «قلیه» به معنای مطلق تکه و لقمه در مناطق مرکزی افغانستان کاربرد خاص دارد. این واژه هم به تنهایی، هم در ترکیب قلیه پتی که در اسرارالتوحید هم آمده است، استفاده می‌شود. از جگر قلیه پیاز خوردن، نظیر «از ران خود کباب خوردن است» که کنایه از با مشقت خود چیزی حاصل کردن می‌باشد. (آندراج) کنایه از حصول امری با مشقت بسیار است به نحوی که به مقصود نرسیدن اولی‌تر باشد. (دری، ۱۳۹۲: ۱۴۲)

بی‌نیاز از غم نماز خوری از جگر قلیه پیاز خوری

(همان: ۱۳۸)

استنبه: چیزی زشت و کریه، چیزی درشت و ناتراشیده. (لغت‌نامه) این واژه هم به گونه «استنبه» و هم «ستنبه» در سخن سنایی آمده است. در گویش هزارگی، صفت «سرتنبه» به معنای لجباز و کسی که به هیچ کس و هیچ چیز توجهی ندارد، وجود دارد که به نظر می‌رسد شکل تغییر یافته همین واژه باشد.

صحت عام آتش و پنبه است زشت‌نام و تباه و استنبه است

(سنایی، ۱۳۵۹: ۴۵۰)

بیران: ویران که نقیض آباد باشد. (برهان) این صفت کمتر به این صورت و بیش‌تر به صورت «بیرو» و «بیرنه» به همین معنا در گویش هزارگی کاربرد دارد.

بود بیران دهی به ره اندر از عمارت درو نمانده اثر

(همان: ۵۷۰)

پشک: پشکل، فصله گوسفند و بز و آهو و امثال آن. (لغت‌نامه) این واژه به صورت «پشکل»، «پشقل» در گویش هزارگی کاربرد دارد.

خر ندارد چو دانش تر و خشک نزد او بار او چه پشک و چه مشک

(سنایی، ۱۳۴۸: ۲۲۸)

پلیته: پنبه یا پالته تاب داده را گویند و آن فتیله است. (برهان) این واژه به صورت «پلته» به همین معنا در گویش هزارگی کاربرد دارد.

چرخ را کرده چون شکوفه به باغ گاو گردون ز شش پلیته چراغ

(سنایی، ۱۳۵۹: ۳۴۳)

رَمه‌راه: ظاهراً به معنی راه ناهموار است. (صفاری، ۱۳۷۸: ۳۸۷) این ترکیب به صورت «راه رَمه» بیش‌تر در مناطق مرکزی کاربرد دارد که مراد راهی است که گوسفندان را از آن به چرا می‌برند. این گونه راه، معمولاً راه هموار و آماده نیست.

رَمه‌راهی است از سرای فنا خلق را سوی کش‌تزار بقا

(همان: ۷۲۴)

سگی کردن: کنایه از مرتکب شدن بی‌رحمی و بی‌شرمی و بی‌رویی و دیگر امور نامالایم. (جهانگیری) مانند سگ رفتار کردن، سگ شدن. (فرهنگ لغات و تعیرات خاقانی) این ترکیب، در مناطق هزاره‌نشین بیش‌تر به صورت «سگ‌گری کردن» کاربرد دارد که همان معنای «سگی کردن» را می‌دهد.

توای ظالم سگی می‌کن که چون این پوست بشکافند در آن عالم سگی خیزی، نه کهنی بلکه کهدانی

(سنایی، ۱۳۶۲: ۶۸۱)

سنیدن: سوراخ کردن، سفتن. (آندراج) این واژه، بیش‌تر به صورت ترکیب «سنه کردن» و بیش‌تر با ابدال به صورت «سُمبه کردن» در مناطق مرکزی افغانستان کاربرد دارد.

سم او سنبد حجر را در زمان الماس‌وار پس به زودی زو برون آید چو آتش از حجر

(همان: ۲۷۸)

سوارخوار: استعاره از روزگار، روزگار را به اعتبار داشتن شب و روز ابلق گفته، ضمناً گلگون و ابلق از رنگ‌های اسب است. (صفاری و برزگر خالقی، ۱۴۰۰: ۴۰۱) بیش‌تر به گونه «سوارخور» برای حیوانی که نحس است و سوار خود را به سوی مرگ می‌کشانند، استفاده می‌شود که در تعبیر کنایی می‌تواند همین روزگار باشد.

هین خیز وز عکس باده گلگون کن این اسب سوارخوار ابلق را

(سنایی، ۱۳۶۲: ۲۸)

شیار: زمینی را گویند که به جهت زراعت کردن با گاوآهن شکافته باشند و به معنی زراعت هم آمده است. (برهان) همان‌طور که قبلاً هم ذکر شد، به صورت «شدیار» به همین معنا در گویش هزارگی کاربرد دارد.

چون سوز کار و درد غم دین ندادرت زین راه برد و گوشه زرع و شیار گیر

(همان: ۲۹۸)

غوکشان: فریادکنان. (صفاری، ۱۳۷۸: ۵۷۴) در گویش هزارگی ترکیب «غَوَّ» کردن را برای این معنا به کار می‌برند که نزدیک به همین ترکیب است.

غوکشان را برای نیم‌پشیز بلبلان بهشت خواندم نیز

(سنایی، ۱۳۴۸: ۱۷۵)

فرامشتی: فراموشی. (لغت‌نامه) در گویش مناطق مرکزی به صورت فُرمُشت یا پُرمُشت استفاده می‌شود با همین معنا.

همه بر در گه فرامشتی همه از روی معرفت پشستی

(سنایی، ۱۳۵۹: ۶۸۲)

فیاوار: شغل، کار، پیشه. (معین) بر وزن سزاوار به معنی صنعت، شغل، کار، عمل و هنر. (برهان) در گویش مردم افغانستان به صورت عموم، به گونه پیدآوار به همین معنا کاربرد دارد.

یعقوب چو تو یوسفم اندر همه احوال زان جز غم روی توف یاوار ندارم

(سنایی، ۱۳۶۲: ۱۰۷۹)

کاواک: از کاو (کاویدن) + اک (پسوند اسم فاعل و اسم مفعول)؛ خالی و تهی و پوچ و بی‌مغز. (لغت‌نامه) در گویش مردم مناطق مرکزی افغانستان، این واژه به صورت کَوَک و به همین معنا کاربرد دارد.

در جهان خرد برآی از خاک چه کنی کلبه میان کاواک

(سنایی، ۱۳۵۹: ۴۴۱)

گُمیز: به ضم اول بر وزن گریز، شاش را گویند و به عربی بول خوانند و به کسر اول هم آمده است. (برهان) این واژه به صورت گُمیز در گویش مردم هزاره کاربرد فراگیر دارد.

با چنین دل چه جای باران است که ابر بر تو کمیز هم نکند

(سنایی، ۱۳۶۲: ۱۰۶۶)

کیل: پیمانه، ظرفی برای اندازه گرفتن مایعی یا چیزی خشک چون گندم و جو و غیره. (لغت‌نامه) خلق را کیل بیش و کم شدنی رفته و آمده است و آمدنی

(سنایی، ۱۳۵۹: ۴۳۸)

گل‌گر: بنا، گل‌کار. (لغت‌نامه) در گویش هزارگی و فراتر از آن در گویش بیش‌تر مردم افغانستان، ترکیب گل‌کار به همین معنا به کار می‌رود.

مرد سقا و گل‌گر و حمال هرسه آن را دلیل دان بر مال

(همان: ۱۲۳)

گندنا: تره، گرات. (معین) نوعی سبزی خوردنی مثل سیر (غیاث) در گویش عموم مردم افغانستان، این واژه به صورت «گندنه» و به همین معنا کاربرد دارد.

لطف لفظت کی شناسد مرد ژاژ و ترهات من و سلوی را چه داند مرد سیر و گندنا

(سنایی، ۱۳۶۲: ۳۷)

ماکیان: لفظ مفرد است به معنی یک مرغ خانگی که ماده باشد و نر آن را خروس گویند. (غیاث) «ماکیان» در گویش مردم کابل و برخی دیگر از گویش‌های افغانستان به همین صورت، اما در گویش مردم مناطق مرکزی، بیش‌تر به صورت «ماکی» می‌آید.

ماکیان را چه راحت از خایه چون خره تاج برد و پیرایه

(سنایی، ۱۳۴۸: ۱۵۳)

مهماز: میخی که بر پاشنه موزه محکم کنند برای دواندن اسب که مهمیز نیز گویند. (برهان) در گویش هزارگی به صورت «مامیز» که همان گونه عامیانه‌تر «مهمیز» است، کاربرد فراگیر دارد.

اینست چابک‌سوار در تک و تاز که پیاده بماند با مهماز

(سنایی، ۱۳۵۹: ۳۵۴)

نورمند: نورانی، دارای نور، منور. (لغت‌نامه) روشن (حاجی‌زاده، ۱۳۹۲: ۱۲۷۷) در گویش هزارگی واژه نورمند به معنای زیبا به کار می‌رود که به نظر می‌رسد گونه تغییر یافته همین نورمند باشد.

نزدیک علم و رای تو، مه نورمند نیست در پیش حلم و سنگ تو، که بردبار نیست

(سنایی، ۱۳۶۲: ۹۱)

نوشاه: داماد، تازه داماد. (صفاری و برزگر خالقی، ۱۴۰۰: ۳۵۵) در گویش عموم مردم افغانستان، به داماد به ویژه در محفل عروسی، شاه می‌گویند.

یک نوحه نوشاه میناد به سه قرن زین چنبر گردنده بر این گونه قرانی!

(همان)

۲-۳. واژه‌هایی با دگرگونی اندک معنایی

آبخور: محل آب خوردن و آب برداشتن جانور و آدمی از نهر و جز آن. آبخخور، منزل. (لغت‌نامه) امروزه آبخور، بیش‌تر به صورت آوخور در مناطق مرکزی افغانستان، به جایی گفته می‌شود که در طویل‌ها، برای دادن آب و غذا به حیوانات ساخته می‌شود.

دید در راه ناگه آبخووری کشتزاری و پی‌ر برزگری

(سنایی، ۱۳۵۹: ۴۱۲)

باردان: خرچین و جوال و هر ظرفی که در آن چیزی کنند. (برهان) این واژه به معنای خاص‌تری برای

محفظه‌های چوبی یا فلزی که در آن ظروف را نگه می‌دارند، در گویش هزارگی کاربرد دارد.

چو اندر باردان من یکی ذره نمی‌گنجد چگونه کل موجودات را در باردان دارد

(سنایی، ۱۳۶۲: ۱۱۴)

بیگاه کردن (نماز): قضا کردن آن. (لغت‌نامه) این واژه در گویش هزارگی به معنای مطلق ناوقت شدن و

شب شدن به کار می‌رود که به طور ضمنی برای قضا شدن نماز ظهر و عصر هم استفاده می‌شود.

اول وقت نماز است نماز آری‌دش پیش کز کاهلی بیهده بیگاه کنید

(همان: ۱۸۰)

پاردم: رانگی را گویند و آن چرمی باشد پهن که بر پس پالان چاروا دوزند و بر پس ران چاروا اندازند

و بعضی گویند چرمی باشد که بر پس زین اسب بندند و بر زیر دم اسب اندازند و این اصح است. (برهان) به

صورت پاردم و پردم به معنای دوم و بیش‌تر برای تسمه‌ای که زیر دم الاغ می‌اندازند تا پالان را از لغزیدن به

سمت جلو نگه دارد، استفاده می‌شود.

بر افسر شاهان جهانم بُودِی فخر گر پاردم مرکبش افسار من استی

(همان: ۱۰۲۴)

تموز: گرمای سخت باشد و نام ماه اول تابستان و ماه دهم از سال رومیان و بودن آفتاب در برج سرطان.

(برهان) ماه دوم تابستان است مطابق با مرداد فارسی و اسد عربی. (لغت‌نامه) تموز زخم گرم و بهمن گفتار

سرد هر دو اضافه تشبیهی است. (صفاری و برزگر خالقی، ۱۴۰۰: ۱۱۵) تموز به معنای مطلق تابستان، در مناطق

مرکزی افغانستان کاربرد عام دارد.

از تموز زخم گرم و بهمن گفتار سرد خلق را با کام خشک و دیده‌تر کرده‌اند

(سنایی، ۱۳۶۲: ۱۴۹)

دو کری: دو جریب در لغت‌نامه نوشته: کری به فتح کاف مقابل جفت است، واحدی از زمین از لحاظ

کشت و زرع، از یوایت‌العلوم و تاریخ طبرستان شواهدی نقل کرده و صد کری و چهارصد کری آورده و

این شعر خاقانی را نقل کرده: چرخ است و خوشه‌ای به زکاتش مدار چشم/کان صاع کو دهد دو کری یک

قفیز نیست. اما کلمه کری همان گری است که معرب آن جریب یا گریب است به معنی مقیاس مساحت

زمین و پیمانه و کیل گندم و غلات و لغت‌نامه همین بیت خاقانی را ذیل گری نیز آورده و دو گری ضبط

کرده است با شواهد دیگر از سنایی و انوری و فارس‌نامه‌ی ابن‌البخی. تاریخ طبرستان در ص ۷۱ و ۸۷ نیز

گری با گاف ضبط کرده است. (فرهنگ لغات و تعییرات خاقانی) صرف نظر از درستی یا نادرستی برداشت‌های

موجود، پرستی که در این باره مطرح می‌شود، این است که حتی اگر بپذیریم که این واژه برای اندازه‌گیری مساحت به کار می‌رود، باز هم نمی‌توان با تکیه به آن این بیت سنایی را معنا کرد. ترکیب «دوگری» به معنای دشنام دادن در گویش هزارگی کاربرد عام دارد که به نظر می‌رسد بهتر می‌تواند به معنا کردن این بیت کمک کند.

هر که آوازه کوس و دوگری یافت به گوش کی به چشم آید او را ز یکی جبه جبی

(همان: ۶۲۰)

راه کردن: راه دادن، راه را باز کردن برای عبور کسی، راه گشودن. (حاجی‌زاده، ۱۳۹۲: ۵۳۱) راه کردن، در کنار این مفهوم در مناطق مرکزی بیش‌تر برای آماده کردن راه، به‌ویژه در فصل بهار پس از پایان برف‌باری‌ها و سیلاب‌ها استفاده می‌شود. چون راه‌های روستایی معمولاً با این حوادث طبیعی مسود شده و اهالی نیاز دارند که دوباره راه را بازسازی کنند، که به آن همه راه کردن، راکاری یا راکری می‌گویند.

قصه یوسف مصری همه در چاه کنید ترک خندان من آمد، هین راه کنید

(سنایی، ۱۳۶۲: ۱۸۰)

رای زدن: مشورت کردن در امری با کسی، شور کردن، سگالش کردن، مشاوره، مذاکره در کاری. (لغت‌نامه) رأی زدن در گویش مردم هزاره، در کنار این مفهوم، بیش‌تر به معنای فکر کردن و دغدغه داشتن کاربرد دارد. به طور مثال، اگر بخواهند به کسی بگویند که تشویش چیزی را نداشته باش، می‌گویند: «رأی زن...»

گر باده دهی ما را، بر تارک کیوان ده و ررای زنی ما را، در قعر جهنم زن

(همان: ۴۸۴)

روی زرد: کنایه از زار و ناتوان و ناامید و خوار و شرمنده و رسوا. (فرهنگ‌نامه شعری) این ترکیب بیش‌تر برای اشاره به ضعف بدنی و زار و ناتوان بودن یک شخص در مناطق مرکزی افغانستان استفاده می‌شود و البته کاربرد کنایی نیز دارد که به معنای شرمنده و خجالت‌زده است.

روی زردان همه اعدای تو مانند ترنج روی سرخان همه احباب تو هم چون نارنگ

(همان: ۳۴۴)

سرتیر: حکیم و فاضل و دانشمند. (برهان) سرتیر در گویش مردم هزاره، این مفهوم را نمی‌رساند و بیش‌تر به معنای شجاع، نترس و کسی که از هیچ چیز نمی‌ترسد، به کار می‌رود.

در سخن چون سخن جهانگیر است زان برار باب تیر سرتیر است

(سنایی، ۱۳۴۸: ۱۶۷)

شیمت، شیمه: شیمه، خلق، خوی. جمع آن شیم. (معین) شیمه در گویش امروز مناطق مرکزی و دیگر مناطق افغانستان، بیش تر به معنای توش و توان و نیرو برای انجام کاری به کار می‌رود.

در هوای ربع مسکون شیمت انصاف تو باز را هنگام کوشش، دایه عصفور کرد
(سنایی، ۱۳۶۲: ۷۳۶)

طاق بودن: طاق شدن از کسی یا چیزی: کنایه از جدا شدن، دوری گزیدن. (فرهنگ‌نامه شعری) طاق در گویش امروز مردم هزاره به معنای «فرد» متضاد «زوج» و به معنای بی‌مانند و بی‌جوره کاربرد دارد.
و گر امروز طبع تو زطراری نه طاق‌ستی و گر عقلت ز رزاقی زر فرد آفریدستی
(همان: ۶۲۱)

کنار: آغوش، بغل. (معین) کنار گرفتن: در کنار گرفتن، در آغوش و در بغل گرفتن. (فرهنگ لغات و تعبیّرات خاقانی) کنار گرفتن در این جا درست به همین معنای در بغل گرفتن است، اما در گویش مناطق مرکزی افغانستان، گاهی «کنار گرفتن» به معنای مصافحه کردن و دست دادن هم به کار می‌رود.
خواهی که هم‌چو جعفر طیار بر پری رو دلبر قناعت اندر کنار گیر
(سنایی، ۱۳۶۲: ۲۹۶)

کپهر: این لغت در هیچ یک از فرهنگ‌ها یافت نشد و معنای آن مشخص نشد، مدرس رضوی در ذیل این لغت در دیوان نوشته است: لغت هندی است و معنای آن یافت نشد. در بیت زیر گویا به عنوان تحقیر به کار رفته است. در گویش هزارگی واژه «کپر» در ترکیب «کنده کپر» به معنای بسیار خراب و بی‌در و پیکر می‌تواند به این واژه نزدیک باشد؛ اما اثباتی برای این نزدیکی وجود ندارد.
چون مرا دید ز بر ساختگی از دو لغت گویدم کو تنک ای کپهر و ای بکهکری
(همان: ۶۴۳)

۲-۴. واژه‌هایی با ترکیبی دگرگونه‌تر

آوازه به دروازه بردن: با توجه به ابیات قبل و بعد ظاهراً مراد مشهور و نامور گشتن است. (صفاری، ۱۳۷۸: ۲۵) این ترکیب که در هیچ کدام از فرهنگ‌های منبع ما پیدا نشد و نگارنده فرهنگ مثنوی‌های سنایی با توجه به ابیات قبل و بعد ترکیب، معنای آن را حدس زده است، به این صورت به شکل نادر و به صورت «آوازه‌بری» یا «آوازه بردن» یا «آوازه دروازه» به صورت عام در گفتار مناطق مرکزی افغانستان کاربرد دارد که معنای آن برملا کردن و افشا کردن یک امر خصوصی و اغلب ناپسند است.

هم کهن پیر و هم جوان تازه برده آوازه تا به دروازه
(سنایی، ۱۳۵۹: ۴۶۰)

بُشره: روی، چهره، صورت. (معین) این واژه در گویش هزارگی، در ترکیب «بست و بشره» کاربرد دارد که حالت ظاهری یک شخص معنا می‌دهد و جایی استفاده می‌شود که قصد تحقیر کردن و مسخره کردن کسی وجود داشته باشد. در این جا به معنی ظاهر و آشکارا آمده است.

گویی که هست بر بشره نزد خاطرت آن‌ها که در عروق مفاصل بود نثار
(سنایی، ۱۳۶۲: ۲۳۲)

تیزبازار: بازار گرم و پر مشتری، بازار پر رونق و روا، بازار رایج. (لغت‌نامه) این ترکیب به صورت بازار تیزی، در تمام مناطق افغانستان به شمول مناطق هزاره‌نشین به معنای تعریف مال و چیز خود را کردن (افغانی‌نویسی، ۱۳۶۹: ۳۶) کاربرد دارد.

تا به انفس اوش سرکاری است مر سخن را چه تیزبازاری است
(سنایی، ۱۳۵۹: ۶۳۱)

سُتردن: پاک کردن و زدودن، محو کردن و زایل کردن. (معین) ستردن، با ترکیب ستره کردن یا ستره شدن به معنای پاک کردن یا پاک شدن در گویش هزارگی کاربرد فراگیر دارد.

شعر او ابروست کز پروردن افزاید جمال آن ماموی سر است آن به بود کش بستری
(سنایی، ۱۳۶۲: ۶۳۸)

سر کشتی: بالای کشتی. (دری، ۱۳۹۲: ۳۷۲) در گویش هزارگی و نیز برخی دیگر از گویش‌های مردم افغانستان، برای سوار شدن بر بسیاری از وسایل نقلیه، همین ترکیب سر آن وسیله سوار شدن استفاده می‌شود. مثل سر موتر بالا شدن به معنای سوار ماشین شدن.

سر کشتی ز آرزو دان پسر قعر دریاست جای طالب در
(سنایی، ۱۳۵۹: ۳۲۶)

۳. نتیجه‌گیری

در این پژوهش، که به بررسی بازتاب واژه‌ها و ترکیب‌های به کار رفته در شعر سنایی غزنوی در گویش هزارگی پرداختیم، نتایج حاکی از آن است که زبان و گویش‌های محلی چگونه می‌توانند به عنوان زنجیره‌ای مستحکم برای حفظ و انتقال فرهنگ و ادبیات منطقه‌ای به نسل‌های بعدی عمل کنند. این تحقیق نشان داد که برخی از واژه‌ها و عبارات به کار رفته در شعر سنایی، هنوز هم در گویش روزمره مردم هزاره به کار می‌روند و توانسته‌اند اصالت و زیبایی خود را حفظ کنند. بررسی شرح‌های نوشته شده بر شعر سنایی نشان می‌دهد که چگونه شارحان با توجه به غایب بودن یک واژه از زبان نوشتاری و گفتاری معاصر در

ایران، به گمانه‌زنی‌ها و حدس‌هایی دور از ذهن درباره‌ی معنا و کاربرد آن واژه پرداخته‌اند و این پژوهش نشان می‌دهد که همین واژه‌های گم‌شده از زنجیره‌ی گفتار و نوشتار در حوزه‌ی جغرافیایی کنونی، چگونه هنوز در گوشه‌ای دیگر از ایران بزرگ فرهنگی در گفتار و نوشتار حفظ شده و به راحتی می‌تواند فهم بیت و سخنی را که آن واژه‌ها را در خود جا داده است، برای همگان آسان و قابل فهم سازد. این مطالعه تأکید بر دستیابی و درک عمیق‌تر و دقیق‌تر از متون کلاسیک و شناخت گویش‌ها و لهجه‌های محلی است. چرا که این گویش‌ها می‌توانند به ما در فهم بهتر زمینه‌های فرهنگی و تاریخی که شاعران در آن زیسته‌اند و آثار خود را خلق کرده‌اند، کمک کنند.

این پژوهش با ارائه‌ی مثال‌هایی اندک برای گره‌گشایی برخی از پیچیدگی‌های سخن سنایی، هم‌چنین نکته‌ی مهم دیگری را نیز برجسته می‌کند و آن ضرورت مطالعه‌ی گویش‌های گوناگون در گستره‌ی جغرافیای زبان فارسی و هم‌چنان مهم‌تر از آن تأکید بر حفظ و پاسداشت از این گویش‌ها برای حفظ و تقویت فرهنگ غنی زبان فارسی است. گویش هزارگی، به عنوان یکی از گویش‌های غنی زبان فارسی در مناطق مرکزی افغانستان، می‌تواند در فهم بسیاری از پیچیدگی‌های متون کلاسیک فارسی کمک کننده باشد. این یاری‌رسانی ممکن است در حوزه‌های گوناگونی رخ دهد، که دو حوزه‌ی مهم آن، حوزه‌ی زبانی با وجود حفظ برخی از واژه‌های کهن فارسی در این گویش و هم‌چنین حوزه‌ی فرهنگی با توجه به وجود بسیاری از ساختارهای فرهنگی زبان فارسی در مناطق هزاره‌نشین است. این ساختارهای فرهنگی می‌تواند شامل باورهای مردمی، مدل‌های ارتباط اجتماعی بین افراد یک جامعه، استفاده از ابزارهای سنتی کشاورزی، برخورد سنتی و مدرن‌نشده با طبیعت و مظاهر طبیعی و مسایلی از این دست باشد که به راحتی می‌تواند به رمزگشایی این ساختارهای پیچیده در شعر کلاسیک کمک کند.

این تحقیق پیشنهاد می‌کند که ضرورت دارد مطالعات بیش‌تری بر روی گویش‌های مختلف افغانستان و نقش آن‌ها در حفظ و انتقال میراث فرهنگی و ادبی انجام گیرد. این مطالعات می‌تواند راه‌گشای فهم بهتر روابط میان زبان، فرهنگ، و ادبیات در مناطق مختلف باشند و به فهم بهتر و عمیق‌تر از شعر و ادبیات کلاسیک زبان فارسی کمک شایانی کنند.

منابع

- افغانی نویس، عبدالله (۱۳۶۹). لغات عامیانه فارسی افغانستان، ج ۲، مؤسسه بلخ.
 برهان، محمدحسین بن خلف (۱۳۴۲). برهان قاطع، به کوشش محمد معین، ج ۲، تهران: ابن سینا.
 پادشاه، محمد (۱۳۶۳). فرهنگ آندراج، زیر نظر محمددیر سیاقی، تهران: خیام.

- تیمورخانوف، ل (۱۳۷۲). *تاریخ ملی هزاره*، ترجمه: عزیز طغیان، تهران: مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان.
- خاوری، محمدجواد (۱۳۸۰). *امثال و حکم مردم هزاره*، تهران: عرفان.
- دری، زهرا (۱۳۹۲). *شرحی از دشواری‌های حدیقه‌الحقیقه سنایی*، چ ۳، تهران: زوار.
- دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۳). *لغت‌نامه*، زیر نظر محمدمعین و سیدجعفر شهیدی، تهران: دانشگاه تهران.
- رامپوری، غیاث‌الدین محمد بن جلال‌الدین بن شرف‌الدین (بی‌تا). *فرهنگ غیاث‌اللغات*، به کوشش محمددبیر سیاقی، تهران: کانون معرفت.
- سنایی غزنوی، مجدود بن آدم (۱۳۴۸). *مثنوی‌های حکیم سنایی به انضمام شرح سیرالعباد الی المعاد*، به کوشش مدرس رضوی، تهران: دانشگاه تهران.
- سنایی غزنوی، مجدود بن آدم (۱۳۵۹). *حدیقه‌الحقیقه و شریعه‌الطریقه*، به تصحیح مدرس رضوی، تهران: دانشگاه تهران.
- سنایی غزنوی، مجدود بن آدم (۱۳۶۲). *دیوان*، به تصحیح مدرس رضوی، چ ۳، تهران: کتابخانه سنایی.
- شریعتی (سحر)، حفیظ (۱۳۹۵). *گویش هزارگی*، کابل: امیری.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۷۲). *تازیانه‌های سلوک*، تهران: آگاه.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۷۳). *در اقلیم روشنایی*، تهران: آگاه.
- صفاری، محمدشفیع (۱۳۷۸). *فرهنگ لغات و تعبیرات مثنوی‌های سنایی*، قزوین: دانشگاه امام خمینی.
- صفاری، محمدشفیع، و برزگر خالقی، محمدرضا (۱۴۰۰). *شرح دشواری‌های دیوان سنایی*، تهران: زوار.
- عفیفی، رحیم (۱۳۹۱). *فرهنگ‌نامه شعری*، چ ۳، تهران: سروش.
- فرهنگستان زبان و ادب فارسی (۱۳۸۹). *راهنمای گردآوری گویش‌ها*، تهران: فرهنگستان زبان و ادب دری.
- محمّدی شاری، شوکت‌علی (۱۳۹۲). *دراوستایی در صدف لهجه دری*، کابل: صبح امید.
- مدرس رضوی، محمدتقی (۱۳۴۴). *تعلیقات حدیقه‌الحقیقه*، تهران: علمی.
- معین، محمد (۱۳۵۳). *فرهنگ فارسی معین*، چ ۲، تهران: امیرکبیر.
- نایل، حسین (۱۳۶۴). *سایه‌روشن‌هایی از وضع جامعه هزاره*، کابل: مطبعه دولتی.
- یزدانی، حسین علی (۱۳۸۵). *پژوهشی در تاریخ هزاره‌ها*، ج ۱ و ۲، چ ۳، تهران: عرفان.

References

- Academy of Persian Language and Literature. (2010). *A guide to collecting dialects*. Academy of Persian Language and Literature (In Persian).
- Afghani Navis, A. (1990). *Colloquial Persian words of Afghanistan* (2nd ed.). Balkh Institute (In Persian).
- Afifi, R. (2012). *Poetic lexicon* (3rd ed.). Soroush Publishing (In Persian).
- Burhan, M. H. B. K. (1963). *Burhan-e Qate* (M. Moein, Ed.) (2nd ed.). Ibn Sina Bookstore

- (In Persian).
- Dehkhoda, A. (1994). *Dehkhoda Dictionary* (M. Moein & S. J. Shahidi, Eds.). University of Tehran Press (In Persian).
- Dorri, Z. (2013). *An explanation of the difficulties in Sanai's Hadiqat al-Haqiqa* (3rd ed.). Zavar Publishing (In Persian).
- Khavari, M. J. (2001). *Proverbs and wisdom of the Hazara people*. Erfan Publishing (In Persian).
- Modarres Razavi, M. T. (1965). *Annotations on Hadiqat al-Haqiqa*. Elmi Publishing (In Persian).
- Moein, M. (1974). *Moein Persian Dictionary* (2nd ed.). Amir Kabir Publishing (In Persian).
- Mohammadi Shari, S. A. (2013). *The Avestan pearl in the Dari dialect shell*. Sobh-e Omid Publishing (In Persian).
- Nayel, H. (1985). *Shadows and highlights of the Hazara society*. Government Printing Press (In Persian).
- Padshah, M. (1984). *Anandraj Dictionary* (M. Dabir Siyaqi, Ed.). Khayyam Bookstore (In Persian).
- Rampuri, G. M. B. J. B. S. (n.d.). *Ghiyas al-Lughat Dictionary* (M. Dabir Siyaqi, Ed.). Kanoon-e Ma'refat (In Persian).
- Safari, M. Sh. (1999). *Dictionary of words and expressions in Sanai's masnavis*. Imam Khomeini University Press (In Persian).
- Safari, M. Sh., & Barzgar Khaleqi, M. R. (2021). *An explanation of the difficulties in Sanai's Divan*. Zavar Publishing (In Persian).
- Sanai Ghaznavi, M. B. A. (1980). *Hadiqat al-Haqiqa and Shari'at al-Tariqa* (M. R. Razavi, Ed.). University of Tehran Press (In Persian).
- Sanai Ghaznavi, M. B. A. (1983). *Divan* (M. R. Razavi, Ed.) (3rd ed.). Sanai Library Publishing (In Persian).
- Sanaie Ghaznavi, M. B. A. (1969). *The masnavis of Hakim Sanai, including a commentary on Sayr al-Ebad ela al-Ma'ad* (M. R. Razavi, Ed.). University of Tehran Press (In Persian).
- Shafie-Kadkani, M. R. (1993). *The scourges of conduct*. Agah Publishing (In Persian).
- Shafie-Kadkani, M. R. (1994). *In the realm of light*. Agah Publishing (In Persian).
- Shariati (Sahar), H. (2016). *The Hazaragi dialect*. Amiri Publishing (In Persian).
- Teimur Khanov, L. (1993). *The national history of the Hazaras* (A. Tughyan, Trans.). Ismailian Publishing Institute (In Persian).
- Yazdani, H. A. (2006). *A study on the history of the Hazaras* (Vols. 1 & 2) (3rd ed.). Erfan Publishing (In Persian).



پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی